

تنهایی ام درون دلم جا نمی شود

باید بگویمش، دهنم وا نمی شود

آنقدر مردگی به تنم رخنه کرده که

روحم دوباره از بدنم پا نمی شود

ماهی که با دوپای خودش رفت پشت ابر

با آه و عجز و ناله که پیدا نمی شود

مردم به گور خالیشان سجده می کنند

والله خدای مرده که عیسی نمی شود

جبری که سایه اش به سر اختیار ماست

دریا و مشیت آب که همتا نمی شوند

شادم که مرگ بر سر راهم نشسته است

دنیا بدون مرگ که زیبا نمی شود